

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس خارج

## اصول فقه

جلسه پنجاه و پنجم

۹۲/۱۲/۱۹

## تکمله بحث

در توجیه مختار لازم است تکمله‌ای ذکر شود. وقتی لفظی برای معنایی وضع می‌شود. معنی وضع اعتبار حکایت یا حکایت اعتباری است که با استعمال، به حکایت حقیقیه تبدیل می‌شود. کار واضع، اعتبار حکایت برای لفظ، از فلان معنی است. به عبارت دیگر؛ کار واضع دادن نقش حکایت‌گری برای لفظی از معنایی است. چنانکه هر صورت ذهنی، حکایت از ماوراء خودش می‌کند مثل صورت ماء در ذهن که حاکی از ماوراء خودش است. عین همین نقش - حکایت‌گری - را واضع برای لفظ اعتبار می‌کند تا از معنایی حکایت کند. یعنی هر لفظی، حکایت از معنایی می‌کند که صورت ذهنی، از آن معنا حکایت می‌کرد.

مثلاً کلمه زید را برای این کودک وضع می‌کند. به عبارتی کلمه زید را حاکی از طفل قرار می‌دهد. مثل صورت ذهنی طفل که حاکی از طفل است، کلمه زید هم حاکی از طفل است. همانگونه که صورت ذهنی زید حاکی از زید خارجی است، همانگونه هم لفظ زید، حاکی از زید خارجی است. در واقع واضع حکایت صورت ذهنی را برای لفظ جعل می‌کند. یعنی لفظ همان کار صورت ذهنی - حکایت‌گری - را می‌کند.

در اسمای اجناس هم همین طور است، هر صورتی از صور طبایع - که در ذهن ماست - حکایت از ذات طبیعت و مصادیق آن در خارج می‌کند. لفظ انسان از مصادیق خارجی انسان حکایت می‌کند. وقتی چنین چیزی در طبیعت تصور شد که صورت هر طبیعتی، حاکی از مصداق خارجی است. آیا این حکایت از همه افراد طبیعت، از نوع شمول است؟ یا از نوع اهمال و فردی از افراد طبیعت است؟

صورت انسان که حاکی از خارج است، این حکایت، حکایت از وجود طبیعت در خارج - از نوع اجمال است. نتیجه این نوع حکایت این است که، ارسال به این طبیعت، ارسال به فردی از افراد طبیعت باشد. یعنی ارسال به طبیعت مهمله است. ارسال به طبیعتی است که آن طبیعت از نوع اجمال است. ارسال به مصداق غیر متعین طبیعت در خارج است. ارسال به این مصداق غیر متعین، ارسال به فردی از افراد طبیعت است ولی زجر از این حکایت و طبیعت حاکیه، زجر از طبیعت حاکیه است. همین طبیعت حاکیه چون یحکی از هر فرد خارجی است و لذا

هر فرد خارجی می‌تواند محکی این باشد. وقتی زجر از طبیعت شد، زجر از هر فردی خواهد بود، به این معنا که بعد که می‌خواهد من زجر شود، این زجری که ناهی از طبیعت انجام داده است، هم زجر از فرد اول و هم دوم و هکذا... چون هر فرد از این افراد، محکی عنه این طبیعت می‌تواند باشد. چون چنین است پس زجر از آن، زجر از همه خواهد بود و چون هر فردی از افراد این طبیعت، می‌توانند محکی عنه طبیعت باشند. ارسال به این طبیعت، ارسال به فردی از افراد طبیعت خواهد بود. یعنی اگر فردی از افراد طبیعت را بجا آورد آن طبیعت مرسل الیه را تحقق بخشیده است.

خلاصه اینکه دلالت بر شمولیت یا بدلیت، خاصیت ارسال یا زجر است. این ارسال وقتی به این طبیعت متعلق شود، ارسال به فردی از افراد طبیعت و نتیجه‌اش عموم بدلی است. و اگر زجر از طبیعت شود، زجر از همه افراد طبیعت و نتیجه‌اش عموم شمولی است.

### بحث سوم؛ رابطه کلی به افراد با مفاد نهی:

تا به حال به دو بحث از مباحث صیغه نهی اشاره شد. بحث سوم مربوط به نحوه وجود و عدم طبیعت و رابطه آن با خصوصیت مفاد صیغه نهی - یعنی شمولیت - است.

برای تبیین این بحث، به دو مطلب اشاره می‌شود.

### مطلب اول:

در منطق و فلسفه گفته شده است که: وجود کلی به وجود فردش است. این مطلب منشا بحث شده است که وجود کلی به وجود فردش، به چه نحو است؟ آیا نسبت کلی به افراد، مثل نسبت آب واحد، به آبنا کثیر است یا مثل نسبت آبنا کثیر، به ابنا کثیر است؟ یعنی وجود مفهوم کلی انسان، به وجود افرادش، به چه نحوی است؟ آیا برای همه افراد، انسان جداگانه‌ای وجود دارد؟ یا برای همه افراد، انسان واحدی وجود دارد؟

کلی رجل همدانی همین است که نسبت کلی به افراد را نسبت اب و ابنا می‌داند و چنین می‌گوید: الانسان هو زید، الانسان هو عمر، الانسان هو بکر و هکذا...، نتیجه چنین وجودی، اجتماع اضداد می‌شود. مثل زید عالم است و بکر جاهل است، نتیجه‌اش چنین است که یک

انسان هم عالم و هم جاهل باشد. یا زید بلند قد است و عمر کوتاه قد است، نتیجه‌اش این می‌شود که یک انسان هم بلند قد و هم کوتاه قد باشد.

پس نسبت کلی به افراد، اگر نسبت آب واحد به ابناء کثیر باشد، نتیجه‌اش چنین تالی فاسدی - اجتماع ضدین - خواهد بود. بخاطر چنین تالی فاسدی بوده که فلاسفه و محققین اصولی نسبت کلی به افراد را، نسبت آباء به ابناء دانسته‌اند. یعنی برای هر فرزندی، پدر جداگانه‌ای قائل شدند. به این معنا که برای زید انسانی و برای بکر انسان دیگری تصور کردند.<sup>۱</sup>

برخی فرق مفاد امر و نهی (بدلیت و شمولیت) را مبتنی بر - دو تفسیر مختلف از - نسبت کلی به افرادش دانسته‌اند.

۱- اگر نسبت کلی به افرادش، نسبت آب واحد به ابنا باشد، فرق بین مفاد امر و نهی - در بدلیت و شمولیت - درست خواهد بود. یعنی وجود طبیعت، به وجود فرد واحد و عدم طبیعت، به انعدام همه افراد خواهد بود.

به عبارت دیگر؛ چون نسبت طبیعت به افراد، نسبت آب واحد به ابنا است و لذا صدق وجود اُبوْت، به وجود یک فرد از ابناء و صدق عدم ابوت، به انعدام همه افراد ابناء است.<sup>۲</sup>

۲- اما اگر نسبت کلی به افراد، نسبت آباء به ابناء باشد، در این صورت وجود کلی در هر حصه‌ای متفاوت است. یعنی برای هر حصه‌ای، وجود کلی جداگانه‌ای خواهد بود. با انتقای یک فرد از کلی، یک حصه از کلی منتفی می‌شود نه همه حصص کلی. در این صورت نمی‌توان گفت: صدق وجود طبیعی، به وجود یک حصه از حصص طبیعی و صدق عدم طبیعی، به انعدام همه افراد حصص طبیعی است.

در صورتی که نسبت کلی به افراد، نسبت آباء به ابناء باشد، باید ببینیم امر و نهی، به همه حصص طبیعت خورده یا بعض طبیعت خورده است؛ اگر اطلاق اثبات کرد که امر، به همه

---

۱- منظور از افراد در «نسبت کلی انسان به افراد» وجود افراد است نه ماهیت افراد. چون به لحاظ ماهیت واحد است ولی به لحاظ وجود افراد است که کلی انسان هم متعدد می‌شود.

۲- چون بیش از یک اب نیست و لذا با وجود یک فرد از ابناء، وجود ابوت صدق می‌کند ولی در طرف عدم ابوت، باید همه افراد منعدم شوند تا عدم ابوت صدق کند.

حصص طبیعت خورده است، در این صورت افاده شمول می‌کند و اگر اطلاق اثبات کرد که امر به یک حصه از حصص طبیعت خورده است، در این صورت افاده بدلیت می‌کند.

اگر اطلاق اثبات کرد که نهی، به همه حصص طبیعت خورده است، در این صورت افاده شمولیت می‌کند و اگر اطلاق اثبات کرد که نهی، به یک حصه از حصص طبیعت خورده است، در این صورت افاده بدلیت می‌کند.

خلاصه اینکه طبق تفسیر دوم از نسبت کلی به افراد - یعنی نسبت آباء به ابناء - شمولیت و بدلیت از قرینه فهمیده می‌شود و اطلاق (مقدمات حکمت) به خودی خود هیچ کدام را اثبات نمی‌کند.

### مطلب دوم:

آیا دلالت امر بر عموم بدلی و نهی بر عموم شمولی، مبتنی بر قاعده وجود طبیعت به وجود فردی از افراد طبیعت، و عدم طبیعت به انعدام همه افراد طبیعت است یا نه؟ به عبارتی آیا بین این دو بحث، ارتباطی وجود دارد یا ندارد؟ اگر گفته شود بین آن دو ارتباطی وجود ندارد، بحثی نیست.

اما اگر گفته شود بین آن دو ارتباطی وجود دارد، در این صورت مبتنی بر تفسیری خواهد بود که از نسبت کلی به افراد داده می‌شود. چنانکه در مطلب اول گفته شد، اگر نسبت بین آن دو، نسبت اب به ابنا باشد، بحث وجود طبیعت به وجود فردی از افراد طبیعت و عدم طبیعت به انعدام همه افراد طبیعت، درست خواهد بود و اگر نسبت بین آن دو، نسبت آباء به ابناء باشد، بحث وجود طبیعت به فردی از افراد طبیعت و عدم طبیعت به انعدام همه افراد طبیعت، درست نخواهد بود. در این صورت باید شمولیت و بدلیت، با قرینه زائده اثبات شود و با مقدمات حکمت، چنین چیزی اثبات نمی‌شود.

حق این است که بحث دلالت امر بر عموم بدلی و دلالت نهی بر عموم شمولی، هیچ ربطی به قاعده فوق - وجود طبیعت به فردی از افراد طبیعت و عدم طبیعت به انعدام همه افراد طبیعت - ندارد. به عبارت دیگر؛ چه این قاعده درست باشد و چه نادرست، ربطی به محل بحث -

بدلیت و شمولیتِ امر و نهی - ندادۀ چون بحث در ما نحن فیه - دلالت امر بر بدلیت و دلالت نهی بر شمولیت - مربوط به صورت طبیعت در ذهن است و ربطی به وجود طبیعت در خارج ندارد، یعنی متعلق امر و نهی صورت ذهنی است.

این بحث - که وجود طبیعت، به ایجاد فردی از افراد طبیعت و عدم طبیعت، به انعدام همهٔ افراد طبیعت است - مربوط به وجود طبیعت در خارج است. به عبارت دیگر؛ وجود طبیعت یا عدم طبیعت در خارج، مربوط به مدلول تصدیقی است.

چون امر و نهی به صورت طبیعت در ذهن تعلق می‌گیرد که ذاتا حاکی از خارج است و به وجود طبیعت در خارج تعلق نمی‌گیرد، تا بحث از صحت و سقم قاعده - وجود طبیعت، به ایجاد فردی از افراد طبیعت و عدم طبیعت، به انعدام همهٔ افراد طبیعت - به میان آید.

والسلام